

شعر فارسی در شبه قاره هند

دکتر صابر آفاقی (کشمیر)

شبه قاره ای که اکنون شامل کشورهای پاکستان و هند و بنگلادش میباشد از دیر زمانی مرکز زبانها و آئین ها و تمدنهای گوناگون بوده است. در سال ۶۴۴ میلادی مکران بلوچستان بدست مسلمانان فتح شد و بدین ترتیب نخستین بار زبان و تمدن عربی و فارسی در این سرزمین معرفی گردید. لشکر اسلامی از طریق فارس و بلوچستان وارد سند شده بود که قسمت عمده آنان را مردم ایران تشکیل میدادند. مسلمانان تا مدت سیزده قرن در این شبه قاره حکومت داشته اند و این مدت را میتوان به چهار دوره تقسیم کرد:

دوره اول دوره غزنویان، چهارصد سال از سال ۱۰۰۰م تا ۱۲۱۰م

دوره دوم پانصد سال شامل دوره سلاطین دهلی است تا سال ۱۵۲۶م

دوره سوم تا ۱۸۵۷م ادامه داشته است که آنرا دوره تیموریان نامیده اند

دوره چهارم از ۱۸۵۷م تا ۱۹۲۷م که ما آنرا دوره انگلیس ها نامیده ایم.

سلطان محمود غزنوی و اولادش شهر لاهور را مرکز خودشان ساختند و آنرا "غزنه خُرد" می گفتند. در عهد غزنویان ارباب علم و فضل و شعر و هنر از بخارا و سمرقند و افغانستان به این شبه قاره آمدند، زبان فارسی از سمرقند و بخارا ابتدا از طریق پیشاور به لاهور نفوذ پیدا کرد و سپس به دهلی و دکن و سند و کلکته و عظیم آباد و بنگلادش و کشمیر رسید. نخستین شاعر پارسی گوی شبه قاره که اسمش روزبه و تخلص او نکتی بود در شهر لاهور بدنیا آمد و ستایشگر محمود غزنوی بوده است. دومین شاعر ابوالفرج رونی لاهوری (وفات - ۱۱۵۲) بود که دیوان او توسط آقای محمد علی ناصح در طهران چاپ شده است. انوری و فیضی او را ستوده اند. فیضی میگوید:

ذوقی که توان گرفت از شعر از شعر ابوالفرج گرفتم

بنا بگفته دکتر ذبیح الله صفا: او سبک دوره غزنویان را ترک گفته و شیوه ای نو پدید آورد. ترانه هایش مطبوع، لطیف و متضمن عواطف گرم عاشقانه است. اکثر شعراء به استادی او اعتراف کرده اند. رباعی زیر از اوست:

در عشق تو خوشدلی زمن بیزار است رو شاد نشین که برمرادت کار است

تو کشتن من می طلبی، این سهل است من وصل تو میخواهم و آن دشوار است

اولین کتاب تصوف در شبه قاره هند کشف المحجوب میباشد که به نثر شیوای فارسی توسط علی

هجویری نوشته شده که در ۱۵۳۹م به لاهور آمده بود.

رابعه کعب

اولین شاعره فارسی زبان رابعه بنت کعب بود که در شهر "قزدار" بلوچستان در آغاز قرن دوازدهم میلادی میزیسته و همزمان رودکی بوده. شعر او در لطافت و فصاحت کم نظیر است. دکتر ذبیح الله صفا مینویسد: "سوز و لطف غزلهای وی قابل توجه و مورد علاقه اهل ذوق و خاصه صوفیه بوده است". محمد عوفی در لباب الالباب میگوید: "در شعر پارسی بغایت ماهر و با غایت ذکا خاطر و حدت طبع بود". از منظومه زیر میتوان استشهاد کرد که میگوید:

باز عشقت اندر آوردم به بند	کوشش بسیار نامد سودمند
عشق دریائی کرانه ناپدید	کی توان کردن شنا ای مستمند
عشق را خواهی که تا پایان بری	بس که بیستندید باید ناپسند
زشت باید دید، انگارید خوب	زهر باید خورد، انگارید قند

مسعود سعد سلمان

در آن وقت لاهور و اوچ و مولتان مرکز فرهنگ و هنر فارسی بود. در دوره غزنویان اولین تذکره لباب الالباب در اوچ برشته تحریر درآمده و معروفترین شعرای دوره غزنویان مسعود سعد سلمان لاهوری است که در شهر لاهور در سال ۱۲۲۱ وفات یافت و او هم عصر فردوسی و انوری بوده است. در قصیده و موعظت و شهرآشوب استاد بود. این شاعر نامور مدت ده سال در قلعه های دهک (زابلستان) و قلعه سو و قلعه نای (وزیرستان) نزدیک پیشاور زندانی بود و به حکم سلطان ابراهیم در سال ۱۱۰۶ نجات یافت. در ابتکار حبسیات (شعرهای زندان) و شهرآشوب شهرت فراوان دارد. علاوه بر فارسی در عربی و هندی نیز شعر ساخته است. دکتر صفا مینویسد: "به سبک دل پسند و کلام بلیغ و مؤثر مشهور است قدرت او در بیان معانی دقیق و خیالات باریک و مضامین نو انکار ناپذیر است. کلیات قصائد مسعود سعد سلمان در هند و ایران چاپ شده است در قصیده سرائی او را میتوان متبنی فارسی گفت."

کلام مسعود سعد سلمان

روزی من فلک چنان کردست	که بلاها همه مرا باشد
ظن نبردم که چون همه مرغان	مر مرا جای در هوا باشد
مونس من همه ستاره بود	قاصد من همه صبا باشد
کس نیامد که غمگسار بود	کس نیبم که آشنا باشد
همه شب از نهیب سیل سرشک	خوابم از دیدگان جدا باشد
هر چه گویم همی برین سرکوه	پاسخ من همه صدا باشد

پستی گرفت همّت من زین بلند جای
جز ناله های زار چه آرد هوای نای
گیتی چه خواهد از من درمانده عکدای
وی دولت ار نه باد شدی لحظه ای پپای
وی دل غمین مشو که سپنجیست این سرای
جز صبر و جز قناعت دستور و رهنمای

نالم بدل چو نای من اندر حصار نای
آرد هوای نای مرا ناله های زار
گردون چه خواهد از من بیچاره ضعیف
ای محنت ار نه کوه شدی ساعتی برو
ای تن جزع مکن که مجازیست این جهان
گر عزّ و ملک خواهی اندر جهان مدار

امیر خسرو دهلوی

پس از انقراض دولت غزنویان در سال ۱۲۱۰م خاندانهای متعدد حکومت کردند که بنام خلجی و تغلق و لودهی و سوری و سلاطین بنکلال مشهوراند، و این را عهد سلاطین نامیده اند، در آن زمان در ایران اتابکان فارس حکومت میکردند.

در دوره سلاطین در سند و دکن و کشمیر فارسی رواج پیدا کرد. چون تاتاری ها بر هند حمله آور شدند قباچه والی سند و سلطان التتمش شعراء و علماء ایران را در دربار خود پناه داده بود.

در زمان سلاطین هند امیر خسرو(وفات ۱۳۲۵م) شهرت پیدا کرد او متعلق به دربار غیاث الدین بلبن بود. خسرو از معروف ترین شعرای شبه قاره بشمار میرود. او شاعر و نثر نویس و صوفی و موسیقیدان و معاصر سعدی و مولوی و حافظ بوده است. شعر او امید و شوق و پند و افکار عرفانی دارد، رقت احساس و متانت فکر خصیصه این شاعر است. خمسه و پنج مجموعه شعر دارد که چاپ شده است. در غزل استادی او مسلم است، و اینک این دو غزل بطور نمونه:

تنم از بیدلی بیچاره شد بیچاره تر بادا
به خون ریزغریبان چشم تو عیار تر بادا
دلت خاره است و بهرکشتن من خاره تر بادا
که آن آواره کوی بتان آواره تر بادا
اگرجانان بدین شاد است یارب پاره تر بادا
به آب چشم پاکان دامنش همواره تر بادا

دلسم در عاشقی آواره شد آواره تر بادا
به تاراج عزیزان زلف تو عیاریش دارد
رخت تازه است و بهر مردن خود تازه ترخواهم
گرای زاهد دعای خیر میگوئی مرا این گو
دل من پاره گشت از غم نه زانگونه که به گردد
چو با تر دامنی خو کرد خسرو زین دو چشم تر

چه کنم نسیم گل را که زیار من نیامد
که صبا رسیده بوئی ز نگار من نیامد
بجز آب شور دیده به کنار من نیامد
چو ستاره سعادت به شمار من نیامد
چو از آن دیار مرغی به دیار من نیامد

گل نورسید و بسوئی ز بهار من نیامد
دل من چرا چو غنچه نشود دریده صد جا
همه عمر تشنه بودم به امید آب حیوان
شب و روز جدول خون به دورخ چه سود دارد
منم و خرابه غم ز خوشی خبر ندارم

سید علی همدانی

در عهد سلاطین تاریخ و تذکره زیاد در فارسی نوشته شد، و همچنین درباب طب و نجوم و موسیقی و انشاء و فرهنگ آثاری تألیف گردید. در این زمان امیر کبیر سید علی همدانی (وفات ۱۲۸۵م) با هفت صد تن از علماء و صوفیان از ایران به کشمیر آمد و کشمیر را ایران صغیر نامید. سید علی همدانی صوفی و عالم و مؤلف بود، اقبال لاهوری میگوید:

خظه را آن شاه دریا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین
متجاوز از پنجاه اثر دارد که ذخیره الملوك در فن زمامداری مشهور است. تا سال ۱۵۲۶م دوره تصوف بود و دهها صوفی یا در فارسی تألیفات داشته اند و یا آثار و ملفوظات شان بعدها تدوین شده است.
در سال ۱۵۲۶م ظهیرالدین بابر بنیان گذار سلطنت تیموریان بر هند حمله برد و حکومت این خاندان تا ۱۷۰۷م ادامه داشت. بابر در ترکی و فارسی شعر میساخت و دختر او گل بدن بیگم نیز ادیبه و مؤلف همایون نامه است. در زمان او شعراء از ایران و بخارا و سمرقند و هرات و ترکستان وارد شبه قاره شدند. پسر بابر همایون نیز شاعر و شاعرپرور بود و صاحب دیوان، این یک بیت از غزل او نقل میشود:

کار ما با مهوشی افتاده است در دروغم آتشی افتاده است

دوره اکبر شاه را که پسر همایون بود دوره اعتلای شعر و ادب فارسی در شبه قاره میتوان نامید .
در این عهد بود که نظیری و عرفی از ایران وارد هند شدند و آگره و دهلی و احمد آباد و لاهور و کشمیر را مستقر خویش ساختند . میگویند اکبر با وصف کم سواد بودن سخن ور و سخن شناس نیز بود .
این رباعی از اوست که میگوید :

از بار گنه خمیده هشتم چکنم نی راه به مسجد نه کنشتم چکنم
نی در صف کافر نه مسلمانم جای نی لائق دورخ نه بهشتم چکنم

در زمان اکبر خطاطی و مصوری و موسیقی و شاعری رواج پیدا کرد ، کتب سانسکریت امثال کلیله و دمنه و راج ترنگنی و راماین و گیتا و غیر آن به فارسی ترجمه شد . اکبر به ترك تعصبات معروف است و در دوره او مسلمین و هندوان بهم نزدیک شدند . در عهد او شعرای ایران آرزو داشتند به هند بیایند . چنانچه سلیم طهرانی گفته است :

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

صائب میگوید :

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

فیضی دکنی

فیضی دکنی (وفات ۱۵۹۵م) از معروفترین شعرای دوره اکبر بود . دیوان کلیات و خمسه و ترجمه بهاگواتا گیتا چاپ شده است ، فیضی عالم و فیلسوف و مترجم و سیاستمدار بود . او قصیده گو و غزل سرا و پس از امیر خسرو بزرگترین شاعران شبه قاره بوده است ، مقارن این زمان در ایران محتشم کاشی شهرت داشته است .

نمونه کلام فیضی :

ما طائر قدسیم نو را نشناسیم	مرغ ملکوتیم هوا را نشناسیم
پروانه ابقای تو عالم بگف ماست	ما خضر بقائیم فنا را نشناسیم
در کشور ما میراجل راه ندارد	از مرگ نمیریم و عزا را نشناسیم
از عرش میندار که لفظ قدم ما	مستیم نه زانگونه که جا را نشناسیم
با لنگر دل کشتی توحید برانیم	موج غم و طوفان بلا را نشناسیم
تاج سر همد ز پرگاه ندانیم	پرواز همایون هما را نشناسیم
در قعر محیطیم فرو رفته چو گوهر	همچو خس و خاشاک شنا را نشناسیم
از نقش و نگار دوجهان ساده درونیم	صورتگری چین و ختا را نشناسیم
از بسوی دل سوخته پرورده مشامیم	جان بخشی انفاس صبا را نشناسیم
دل بسته عشقیم خرد را نپذیریم	پرورده فقریم غنا را نشناسیم
از زخم نترسیم و بمرهم نشتابیم	از درد تنالیم و دوا را نشناسیم
هر تیر بلائی که ز شست فلك آید	بر دیده بگیریم و ابا را نشناسیم
نور جیروتیم ز ظلمت نهراسیم	آئینه صبحیم مساء را نشناسیم
سودای سوسوخته داغ جنونیم	فکر خرد عقده گشا را نشناسیم
با اهل جدل نکته توحید نگوئیم	در وحدت حق چون و چرا را نشناسیم

از دوستی و دشمنی خلق گذشته از مهر و وفا جور و جفا را نشناسیم
 اصحاب یقینیم گمان را نپسندیم ارباب صوابیم خطا را نشناسیم
 عشق است عیان روی به هر سوی که آریم از قطب نما قبله نما را نشناسیم
 جهانگیر خود شاعر بود و از شعراء قدردانی میکرد و مخصوصاً هندوان را تشویق میکرد. زبان فارسی را یاد بگیرند.

طالب آملی

(وفات ۱۶۲۵م) ملك الشعراء جهانگیر شاه بود. پسرش شاه جهان شاعر نبود اما در دوره حکومت او شاعران متعددی از ایران به شبه قاره آمدند، امثال قدسی مشهدی و ابوطالب کلیم و صائب و سلیم طهرانی. مؤلف دبستان مذاهب ملامحسن فانی کشمیری فیلسوف و شاعر معروف این دوره بوده است. پسر شاه جهان داراشکوه صوفی و شاعر بود. او تذکره صوفیه را بنام سکینه الاولیا تألیف کرد و چندین اثر سانسکریت را بفارسی برگرداند. داراشکوه شاگرد ملاشاه بدخشی و مبلغ عقیده وحدت الوجود بود. ابیات زیر از داراشکوه است.

پرده چون از میانه برخیزد	قرب و بعد زمانه برخیزد
شش جهت یار خویش می بینی	گشتن گسرد خانه برخیزد
آفتاب دل ار شود طالع	از من و تو بهانه برخیزد
چون تو هستی خویش برگیری	وحدت از هر کرانه برخیزد

زیب النساء مخفی

اورنگ زیب عالم گیر پادشاه به شعر توجه نداشت ولی ملکه نورجهان و دخترش زیب النساء مخفی شاعره بود. نام او را میشود در ردیف رابعه و طاهره قرآلعین و پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد آورد. دیوان او چندین بار بچاپ رسیده اشعارش از لطافت و مضامین بکر برخوردار است. اینک غزلی از او به عنوان نمونه:

اگر مردی بده مستانه می رقص	به پیش محرم و بیگانه می رقص
محبت هر کجا بزمی کند گرم	بسان بلبل و پروانه می رقص
مشو از بهر دانه صید صیاد!	چو مرغان چمن بی دانه می رقص
لباس عاقبت بیرون کن از بر	چو عاقل پیش هر دیوانه می رقص
نگردد گر ترا ویرانه معمور	هما آسا در این ویرانه می رقص
مده مخفی ز کف جام محبت	میان عاشقان مستانه می رقص

ابوطالب کلیم

ابوطالب کلیم (وفات ۱۶۵۱م) آخرین شاعر دوره تیموریان بود. يك غزل از ابوطالب کلیم:

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت	ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن نوباره نیست	رو پس نکرد هرکه ازین خاکدان گذشت
طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی	یا همتی که از سر عالم توان گذشت

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد به این و آن روزی دگر به کندن دل زین و آن گذشت

ملاً طاهر غنی کشمیری

در زمان عالم گیر ملاطاهر غنی کشمیری (وفات ۱۶۶۹م) شهرت داشته، طاهر غنی شاگرد ملاً محسن فانی و از دوستان صائب و کلیم و قدسی بود. غنی در ردیف شاعران مشهور این دوره و پیرو سبک هندی بود. غنی عالم و طیب و فیلسوف بود، مردی بود درویش و بی نیاز و عزلت گزین قلم و کاغذ داشت و بس، جامه تجرد بتن کرد و بر بوریای کهنه خوابید. همت عالی داشت و خیال شاهانه. غنی در غزل سرائی امام عصر خود بود. غزل او جذب و حرارت عشق کم دارد، البته حکمت و فلسفه بیشتر. کلیات اشعارش چندین مرتبه چاپ گردیده و شعرای ایران و افغانستان و ماوراءالنهر و شبه قاره عظمت غنی را اعتراف کرده اند. اقبال لاهوری به غنی ارادت خاصی داشته و در چند جا او را ستوده است. این یک غزل و چند بیت از ملاطاهر غنی نقل میشود:

جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پا را کنم زنجیر پسای خویشتن دامان صحرا را
به بزم می پرستان محتسب خوش عزتی دارد که چون آید به مجلس شیشه خالی میکند جا را
اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو که در پرواز دارد گوشه گیری نام عتقا را
شکست از هر در و دیوار میبارد مگر گریون ز رنگ چهره ما ریخت رنگ خانه ما را
ندارد رخ بگریون روح تا باشد نفس در تن رسائی نیست در پرواز مرغ رشته در پا را
غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن که روشن کرد نور دیده اش چشم زلیخا را

فلك در گردش است از بهر خواب بخت نا سازم بود در جنبش گهواره راحت طفل بدخو را

کسی به پرسش احوال من نمی آید بغیر خنده که آید بحال خویش مرا

آگه نشد طیب ز درد نهان ما این نبض ما خموش تراست از زبان ما

امروز منم شهره عالم ز نحیفی عمریست که از ضعف فتادم به زیانها

نیفتد کارسازان را بکس در کار خود حاجت بخاریدن نباشد احتیاجی پشت ناخن را

غنی چرا صلہ شعرا ز کسی گیرد همین بس است که شعرش گرفت عالم را

میرزا عبدالقادر بیدل

میرزا عبدالقادر بیدل (وفات ۱۷۲۰م) در سال ۱۶۴۴م در پتنه (عظیم آباد) بدنیا آمد و در زمان محمد اعظم پسر عالم گیر میزیسته است. کلیات نظم و نثر بیدل در چهار مجلد در افغانستان و پاکستان بچاپ رسیده است. در کشورهای پاکستان و ایران و هند و افغانستان و شوروی بیدل به عنوان صوفی و شاعر شهرتی بسزا دارد. کلامش بسیار مطلق و دقیق است، و مسئله حیرت را بچندین نوع تشریح و تفسیر میکند، درباره شعر خود میگوید:

بیدل از فطرت ما قصر معانیست بلند پایه دارد سخن از کرسی اندیشه ما
 بیدل نه تنها شاعر بود بلکه در الهیات و ریاضی و طب و تاریخ و موسیقی مطالعات وسیعی داشت و
 در سلسله قادریه بیعت کرده بود. او تصوف را شایسته ترین ضابطه زندگی میدانست هیچ وقت تلاش و
 جستجو را ترک نکفت. تحت تأثیر افکار ابن العربی قرار گرفته بود غالب دهلوی، بیدل را استاد خود
 میدانست، بیدل پیرو سبک هندی بود. اشعارش مترنم و هیجان انگیز است اصطلاحات صوفیه را مانند بحر،
 موج، قطره، دریا، معنی جدید میدهد، در ادوار بعد شاعرانی امثال عاقل خان رازی، نعمت خان شیرازی،
 ملاشاه بدخشی طاهر آشنا لاهوری و غنیمت کنجاهی، شمع سخنوری را روشن نگه داشتند، و از شعرای
 بومی عبدالحکیم عطاتوی، جویا کشمیری و اسلم سالم کشمیری، شهرت داشتند. اینک نمونه ای از غزل
 بیدل:

دریای خیالیم و نمی نیست در اینجا	جز وهم، وجود و عدمی نیست در اینجا
رمز دو جهان در ورق آینه خواندیم	جز گرد تحیر رقمی نیست در اینجا
عالم همه میناگر بیداد شکست است	وین طرفه که سنگ ستمی نیست در اینجا
ما بیخبران قافله دشت خیالیم	زنگ است بگردش قدمی نیست در اینجا
بیدل من و بیکاری و معشوق تراشی	جز شوق برهمن صنمی نیست در اینجا

غالب دهلوی

استیلای انگلیس ها بر شبه قاره از ۱۸۵۷م تا ۱۹۴۷م بوده است که مصادف است با اواخر قاجاریه در
 ایران. در این زمان فارسی رونق خود را از دست داد حال آنکه فارسی زبان رسمی هند تا ۱۸۴۴م بوده
 است. در دوره انگلیسها ما سه نفر از بزرگترین شاعران فارسی زبان سراغ داریم که غالب دهلوی و غلام
 قادر گرامی و اقبال لاهوری میباشدند. میرزا اسدالله خان غالب دهلوی (وفات ۱۸۶۹م) از معروفترین
 سخن سرایان شبه قاره میباشد. غالب دهلوی در نظم و نثر فارسی و اردو یکسان مهارت داشت، شعر وی
 حاکی از شخصیتی است که دارای ادراک نیرومند و فکر خلاق و اندیشه حقیقت طلب میباشد. او از خسرو
 و نظیری و بیدل پیروی میکند. غالب دهلوی چندین اثر در نثر فارسی دارد که به چاپ رسیده است کلیات
 اشعار فارسی او چندین بار به طبع رسیده است. میگوید:

فارسی بین تا ببینی نقش های رنگ رنگ بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است
 نمونه غزل غالب:

بیا که قاعده آسمان بگردانیم	قضا به گردش رطل گران بگردانیم
بگوشه ای بنشینیم و در فراز کنیم	به کوچه بر سر ره پاسبان بگردانیم
اگر زشحنه بود گیرودار، نندیشم	وگر ز شاه بود ارمغان، بگردانیم
اگر کلیم شود هم زبان سخن نکنیم	وگر خلیل شود میهمان بگردانیم
کل افکنیم و کلابی به رهگذر پاشیم	می آوریم و قدح در میان بگردانیم
به من وصال تو باور نمیکند غالب	بیا که قاعده آسمان بگردانیم

غلام قادر گرامی

غلام قادر گرامی خالد هری (وفات ۱۹۲۷م) شاعر بزرگ و دوست علامه اقبال لاهوری بود، دیوان او

چاپ شده است که يك غزل از آن درج میگردد :

دل را همه خون کن که شرابی به از این نیست
هان بیخبران هر نفسی روز حساب است
در باغ وفا نخل تمنا ثمر آرد
خورشید کند دعوی یکتایی آن شوخ
ترسا بچه بشکست کس بر سر واعظ
در مدرسه عشق بخوان موصف رخسار

آتش به جگر زن که کبابی به ازین نیست
با خود به حسابم که حسابی به ازین نیست
اشکی ز مژه ریز که آبی به ازین نیست
از پرده بر آمد که جوابی به ازین نیست
رسوائی آن خانه خرابی به ازین نیست
برخیز گرامی که کتابی به ازین نیست

اقبال لاهوری

بزرگترین شاعر پارسی گوی شبه قاره در قرن نوزدهم میلادی اقبال لاهوری میباشد. این شاعر کشمیری الاصل در ۱۸۷۷ در شهر سیالکوت بدینا آمد. از دانشگاه مونیخ آلمان در سال ۱۹۰۷ در فلسفه ایران بدریافت درجه دکترا نائل شد و سپس در لاهور سکنی گزید و در سال ۱۹۲۸م از این جهان درگذشت. اقبال فلسفه خودی (ایگو) را ارائه داد. اقبال عربی و انگلیسی و آلمانی و فارسی و اردو و پنجابی میدانست. شعر و ادب و فلسفه شرق و غرب را عمیقاً مطالعه کرده بود و شاعر و فیلسوف و سیاستمدار بود، علاوه از اردو در فارسی هشت مجموعه شعر دارد که در پاکستان و طهران چاپ شده است. او نظرات خود را بوسیله زبان فارسی ابلاغ میکند و چنانکه میگوید :

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است
پارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فطرت اندیشه ام
او در فارسی، غزل، مثنوی، رباعی و قطعه گفته است. اینک فهرست آثار فارسی او :

۱- مثنوی اسرار خودی در ۱۹۱۵م چاپ شد يك بیت از این مثنوی :

هر که او را قوت تخلیق نیست پیش ما جز کافر و زندیق نیست

۲- رموز بی خودی

۳- پیام مشرق که در جواب شاعر آلمانی گوته است، در سال ۱۹۲۲م بطبع رسیده است. میگوید :

صورت نه پرستم من بت خانه شکستم من آن سیل سبک سیرم هر بند گسستم من

۴- زیور عجم که مجموعه غزل است در سال ۱۹۲۷م به طبع رسیده است.

۵- جاوید نامه که در سال ۱۹۳۲م چاپ شد، این يك منظومه تمثیلی است، با کمدی دانته و فتوحات مکيه و رسالت الفجران ابوالعلاء مشابهنه دارد. اقبال میگوید :

آنچه گفتم از جهان دیگر است این کتاب از آسمان دیگر است

۶- مثنوی مسافر که در دوران سفر در کابل سروده شد.

۷- پس چه باید کرد ای اقوام مشرق - در سال ۱۹۳۶م تحت دوازده عنوان چاپ شده است. میگوید :

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد زیر گردن رسم لادینی نهاد

مشکلات حضرت انسان ازوست آدمیت را غم پنهان ازوست

۸- ارمغان حجاز- قسمت اول این مجموعه فارسی است و در سال ۱۹۲۸م به چاپ رسیده. دکتر اقبال

در جمیع انواع سخن مهارت تمام نشان داده است. نمونه ای از غزل و مثنوی و دوبیتی و منظومه و شعر نو او را در زیر می آوریم :

غزل:

لاله این چمن آلوده رنگ است هنوز
فته ای را که دو صد فته به اغوشش بود
ای که آسوده نشینی لب ساحل، برخیز
از سر تیشه گذاشتن ز خردمندی نیست
باش تا پرده گشایم ز مقام دگری
نقش پرداز جهان چون بچونم نگریست

مثنوی:

زندگانی را بقا از مدعاست
زندگی در جستجو پوشیده است
آرزو را در دل خود زنده دار
آرزو جان جهان رنگ و بوست
از تمنا رقص دل در سینه ها
طاقت پرواز بخشد خاک را
کاروانش را در از مدعاست
اصل او در آرزو پوشیده است
تا نگردد مشت خاک تو مزار
فطرت هر شئی امین آرزوست
سینه ها از تاب او آئینه ها
خضر باشد موسی ادراک را

دوبیتی:

میا را بزم بر ساحل که آنجا
بدریا غلط و با موجش در آویز
نوای زندگانی نرم خیز است
حیات جاودان اندر ستیز است

منظومه:

محاوره با خدا:

جهان را ز يك آب و گل آفریدم
من از خاک پولاد ناب آفریدم
تو شمشیر و تیر و تفنگ آفریدی
قفس ساختی طائر نغمه زن را
تو ایران و تاتار و زنگ آفریدی
تو شمشیر و تیر و تفنگ آفریدی
قفس ساختی طائر نغمه زن را

انسان:

تو شب آفریدی چراغ آفریدم
بیابان و کهسار و راغ آفریدی
من آنم که از سنگ آئینه سازم
سفال آفریدی ایاغ آفریدم
خیابان و گلزار و باغ آفریدم
من آنم که از زهر نوشینه سازم

واعظ اندر مسجد و فرزند او در مدرسه
آن به پیری کودکی این پیر در عهد شباب

انقلاب:

انقلاب ای انقلاب

در کلیسا ابن مریم را بدار آویختند
مصطفی از کعبه هجرت کرده با ام الکتاب

انقلاب انقلاب ای انقلاب

حدی (نغمه ساریان حجاز)

ناقه سیار من

آهوی تاتار من

درهم و دینار من
اندک و بسیار من
نولت بیدار من
تیز ترک گام زن منزل ما نور نیست

* * *

پس از تشکیل دول مستقل هند و پاکستان فارسی همچنان در مدرسه تدریس میشد البته از بیست سال گذشته دیگر فقط در سطح دانشگاهی تدریس میشود. اکنون در هر سه کشور شبه قاره و کشمیر، تنی چند از محققین و شعرای فارسی زبان داریم و نیز چندین کتاب تذکره امثال پارسی سرایان کشمیر، ایران صغیر، پاسداران فارسی و پارسی گویان معاصر پاکستان انتشار می یابند. در چندین دانشگاه هند و بنگلادش و پاکستان کرسی فارسی وجود دارد. مجله ها مانند پاکستان مصور و سروش انتشار مییابند.

شعرای اردو زبان مثلاً جوش، وحشت، عظامی، صوفی تبسم بفارسی اشعاری سروده اند. مجموعه شعر آقای دکتر محمد اکرم اکرام بنام "سکه عشق" و مجموعه شعر اینجانب به عنوان "در جستجوی سیاره دیگر" بچاپ رسیده است.

چون فارسی در این کشور ریشه عمیق و سابقه بسیار طولانی دارد انتظار می رود بزودی رونق سابق را بدست خواهد آورد.

مأخذ

کلیات،

- ۱ - کلیات مسعود سعد سلمان
- ۲ - کلیات فیضی
- ۳ - کلیات اقبال
- ۴ - کلیات غالب
- ۵ - کلیات امیر خسرو دهلوی
- ۶ - تاریخ ادبیات ج ۳، ۱۹۷۱ م دانشگاه پنجاب لاهور
- ۷ - گنج سخن - ذبیح الله صفا
- ۸ - اقبال لاهوری دکتر محمد ریاض
- ۹ - فارسی گویان پاکستان جلد یکم دکتر سبط حسن رضوی - اسلام آباد ۱۹۷۳ م
- ۱۰ - پاسداران فارسی هند ۲ مجلد
- ۱۱ - دیوان غنی کاشمیری
- ۱۲ - فارسی در پاکستان - لاهور ۱۹۷۰
- ۱۳ - تاریخ سیاسی شبه قاره
- ۱۴ - رود کوثر
- ۱۵ - موج کوثر
- ۱۶ - جلوه کشمیر - صابر آفاقی
- ۱۷ - کلیات غلام قادر گرامی
- ۱۸ - تاریخ ادبیات پاکستان